

بعدنیز در رابطه با اقدامات مهره‌های امریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی "بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (شریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم‌آرا بدست می‌دهد و از جمله می‌گوید: "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علی‌رغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح دادند را سا بلکه از طریق "غلام خانه زاد" دست بکار شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنامه "حل مشکل رزم‌آرا" از یک طرف به دکتربقایی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتربقایی با دربار و سرسپردگیش به امریکا را در نظر بگیریم، پی بردن به راه‌مکاری و تفاهم دو کارگردان (یا دو کارچرخان) نمایشنامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل الله مقدم در کتاب "تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی..." (جلد اول، ص ۱۳۹) سؤال میکند:

"جرا و چگونه رزم‌آرا کشته شد؟ از چه روی رزم‌آرا مستوجب مرگ شد و چه دست‌هایی تنهائی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه‌ای با دربار داشته‌اند و نقش اسدالله علم و... (۱۰۶) چیست؟ بماند". (۱۰۷)

به "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام" بطور غیر مستقیم" به رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته‌اند. شریا در سال‌ها پیش، زمانیکه هنوز مسئله‌ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی

برایین امر گواهی داده و مهمتراز آن مطلبی است که
تیمسار شایانفر، در آغاز کجایت جمهوری اسلامی بیان
کرده است. اوطی صاحبهای در مورد فدائیان اسلام در
مقابل این سؤال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی
ثریا) چنین جواب میدهد :

" موضوعی که برای مردم شنیدن آن تا زگی
دارد اظها را ت نواب صفوی در باره رزم آرا
میباشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در
زمان نخست وزیری رزم آرا، من و سید عبدالحسین
واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم (۱۵۸)
در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت
شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان میداند
چرا جلوی این فساد و هرزگی ها را نمیگیرد. بعد
افزودیم قصدمان نابود کردن مسببین فساد
است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما
تمام تفصیرها را متوجه رزم آرا کرد یعنی
تلویحا با کشتن رزم آرا موافقت کرد.

موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس
دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از
۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از
نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به
اوجه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهبد
آزموده بردند. آزموده به من پر خاش کرد و گفت
چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. او گفت
تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات
کند. " (۱۵۹)

اسدالله علم، وزیر کار و جاسوس شاه در کا پینه رزم آ را بود .
 ثریا در خاطرات خود از قول علم مینویسد که چطور علم از
 وزارت کشاورزی بوسیله تلفن با رئیس شهر بانی در مورد
 شرکت رزم آ را ، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه
 تماس میگیرد . وقتیکه رئیس شهر بانی اظهار بی اطلاعی
 میکند ، او بلافاصله به نخست وزیر میرود و رزم آ را را با خود
 به مسجد شاه میبرد ، پس از گذشته شدن رزم آ را ، با عجله خود را
 به دربار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه
 میدهد . (۱۱۰) و به شاه میگوید : " کشتند و راحت شدیم " (۱۱۱)
 ثریا در خاطرات خود مینویسد :

" وقتی تنها شدیم ، شاه به اسدالله خان گفت :
 علم با این تیرچند نشان زده شد : کودتا و
 کودتای ترور شد . "

(۳)

در این سلسله مقالات ، دلایل و انگیزه های دشمنی
 آیت الله کاشانی با انگلستان و مهره های آن در ایران
 (از جمله رزم آ را) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که
 آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم . شاید هیچیک از
 سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با ندازه رزم آ را آیت الله
 کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد . رزم آ را که
 مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود ، در تمام زندانها و
 تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت
 داشت . بویژه ، هما نظوری که در بخشهای قبلی گفته ایم ،
 دستگیری توأم با فحش و کتک زدن آیت الله کاشانی (که
 منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقعه
 ۱۵ بهمن ۲۷ ، مستقیماً بدستور رزم آ را و توسط ماموران

ارتشی صورت گرفت، هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ماموران رزم آرا فرصت برداشتن لباس را به او ندادند) به اضافه بدرفتاریها و توهین های محافظین او بحدی بود که بطوریکه خودکاشانی بعدها تعریف کرد، نزدیک بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود، وقتی که در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام " مراتب عظوفت و ملاطفت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی " به ایران بازگشت، رزم آرا باز دست از سرش برنداشت، آیت الله کاشانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار ردیلی اکسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عمده های افسران موردا عتقاد خود در صددنا بودی او برآمده بود. (۱۱۲)

بنا بر این کینه های که آیت الله کاشانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت، و بی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته با شد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زائدا لوصف خود را از این ترور مخفی کند عکسهای که از آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی (پس از رهایی فردا خیر الذکر از زندان) در دست است، (۱۱۳) گویا ترا زده ها سند میتوانند مراتب سپاس آیت الله از آن " قهرمان " را به نمایش بگذارند. پس از ترور رزم آرا، وقتیکه خبرنگار ردیلی اکسپرس از آیت الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور و قاتل رزم آرا پرسید، " آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قتل او امر مبارکی بود و قاتلش قهرمان بود " (۱۱۴)

دربخشهای قبل گفته‌ایم که جبهه‌ی ملی در ۲۸/۸/۱، تشکیل یافت، از اقلیتی خوشنام و غیر وابسته که بگذریم اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصرت طلب‌یابا وابسته به امپریالیسم امریکا، تشکیل میداد، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود، در حالیکه بقول اکثر منابع (از جمله بنا به گفته شخص دکتر مصدق) (۱۱۵) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ" (ص ۴۹۹) تعداد ۱۹ نفر را بشرح زیر ذکر میکند:

- ۱ - دکتر محمد مصدق
- ۲ - شمس‌الدین امیر علائی
- ۳ - یوسف مشار
- ۴ - دکتر شایگان
- ۵ - محمود نریمان
- ۶ - دکتر سنجابی
- ۷ - دکتر کاویانی
- ۸ - دکتر مظفر بقایی
- ۹ - حسین مکی
- ۱۰ - عبدالقدیر آزاد
- ۱۱ - عباس خلیلی
- ۱۲ - حائری زاده
- ۱۳ - عمیدی نوری
- ۱۴ - دکتر حسین فاطمی
- ۱۵ - جلال نائینی
- ۱۶ - احمد ملکی
- ۱۷ - ارسلان خلعتبری
- ۱۸ - مهندس زیرک زاده
- ۱۹ - آیت‌الله غروری

از سه چهار نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفادار ماندند و از چند عنصر بینابینی کم‌خاصیت یابی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیریم مخالفین سرسخت دکتر مصدق مبدل شدند و یا با باندا مریکائی ائتلاف کردند (۱۱۶) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی به خدمت رژیم کودتایی درآمدند. تعدادی از این عناصر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سر لشکر زاهدی و یا

نظیر حائری زاده و ارسلان خلعتبری به نما پندگی مجلس
هیجدهم رسیدند .

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی باید از مزدوران
امپریالیسم امریکا و از " همزمان " دکتر بقایی یاد
کرد که در آغاز از حاکمان جبهه ملی بوده اند . از معروفترین
اینها میتوان از روحانی رشوه خوار ، شمس قنات آبادی و
دزد سرگردنه ، میرا شرافی ، مدیر روزنامه آتش را نام برد .
که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره هیجدهم)
راه یافتند .

با ندامت امریکائی جبهه ملی (و نیز آیت الله کاشانی)
پس از ۳۰ تیر ۳۱ ، وقتی که مطمئن شدند آخرین امید
امپریالیسم انگلیس یعنی قوام السلطنه ، نا کام ماند و
پشت انگلستان بزمین سائیده شد ، دیگر به مصدق نیسازی
نداشتند و سرسختانه با او با جنبش توده ها به مخالفت
پرداختند . این مخالفت خائنانه را تا علمداری کودتای
۲۸ مرداد ، پیگیرانه ادامه دادند . ولی سه سال قبل از آن
یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم ، وضع کاملاً
برعکس بود .

وقتی که به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به
۸ ماه ونیم زمامداری رزم آرا) نگاه میکنیم که با نسیب
امریکائی جبهه ملی در مجلس (علی الخصوص دکتر بقایی)
در شکل (نه در محتوی) ، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح
غیر وابسته ی جبهه ملی به رزم آرا حمله میکردند و غالباً با
رکیک ترین دشنامها تا حد " پرووکا توره ای " حرفهای
سقوط میکردند .

احمد ملکی ، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی (و مدیر

روزنامه‌ستاره) ، بعد از کودتا کتابی نوشت بمنظور بدنام کردن دکتر مصدق و نهضت نفت بنام " تاریخچه جبهه ملی " که آنرا به شاه و سرلشکرها هدی تقدیم کرد. او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که عده‌ای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتر بقایی ، حائری زاده ، مکی و خود او با " دیشر " وابسته مطبوعاتی ، " دکتر گرتی " ، وابسته فرهنگی (که به فارسی را بخوبی تکلم میکرد) و " ویلز " ، مستشار سفارت آمریکا ، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه مجلل میرا شرافی ، در باغ صبا ، تشکیل مییافت . در یکی از همین جلسات بود که دکتر بقایی از مقامات پیا پیاسوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه با کمونیسم ، با کمکهای مادی ، او را در تشکیل حزب و روزنامه‌ای بعنوان ارگان آن ، یاری دهند .

تشکیل حزب و انتشار روزنامه (که بعداً " شاهد " نام گرفت) و بویژه هزینه‌های کم‌رکن استخدا مباندهای چماق بدستان و چاقوکشان حزب " زحمتکشان ! " ، البته بدون یاری عموسام و توسل به کیسه پرفتوت او ، امکان پذیر نبود .

اینها مربوط به قبل از روی کار آمدن رزم آرا است . در زمان حکومت رزم آرا ، بطوریکه گفته ایم ، آیت الله کاشانی ها ، دکتر بقایی ها ، حائری زاده ها ، عمیدی نوری ها ، شمس قنات آبادی ها و میرا شرافی ها از سرسخت ترین دشمنان رزم آرا بودند ، از طریق " ویلز " ها ، " دیشر " ها " دکتر گرتی " ها ، " چارلز توماس " ها (از دلایان معروف نفتی) و غیره ، خبرهای دست اول ، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ، در اختیارشان گذاشته میشد . قبلاً گفتیم وقتیکه

مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باورنکردنی بدست دکتر بقایی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شیرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد و مدارک موافقتنامه ۵۰-۵۰ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، سپرد و نور تکرافت در دوازده اسفند، از طریق منابع جاسوسی امریکا با سرعت باد، بدست دکتر بقایی ها (و نیز آیت الله کاشانی ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتر بقایی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتر بقایی از طریق شمس قنات آبادی (سایه آیت الله کاشانی) و آقا مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۱۱۲)، او را در چنگ خود داشت، در قسمتهای پیشین از قول منابع مذهبی گفته ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانه اش اجتماع کرده بودند توسط دکتر بقایی خوانده شد و با از قول منابع مذهبی نقل کرده ایم که سفارت امریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پایان دهد و او را به کشور دعوت کند.

در تمام نوشته های مربوط به ترور رزم آرا، در این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه سری برای تصمیم گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی و نواب صفوی حضور داشته اند، و در غالب آن نوشته ها، نام دکتر بقایی نیز دیده میشود. نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (به

قول تیمسار شایان فروکیل مدافع او) به حضور دکتر بقایی در آن جلسه صحت گذاشت. اضافه کنیم که خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا، مدت یکماه شبها در چاه زنازه روزنامه "شاهد" (نه "باخترا امروز"، برخلاف آنچه محمد مهدی عبدخدایی مودیانها دعا میکند) (۱۱۸) میخواست بید و وظیفه محافظت از چاه زنازه آنرا بر عهده داشت. نکته آخر اینکه، خلیل طهماسبی علاوه بر اینکه مرید وفا دار (بمرا تبت بیشتر از نواب صفوی) مورد اعتماد آیت الله کاشانی بشمار میرفت، محافظ شخصی دکتر بقایی نیز بود. (۱۱۹)

قسمت آخر

پایان یک داستان فاتمام

بخشهای پیشین این سلسله مقالات به مطالب زیر
اختصاص یافت :

- ثقلب در تاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی .
- ماجرای ترور کسروی و رابطهای - حداقل غیر
مستقیم - کشف الاسرار آیت الله خمینی با این
قتل .

- روابط بسیار نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان
اسلام و ریشه های اصلی اختلافات بعدی آنها (در دو
بخش)

- ترور هژیر و علل واقعی ابطال انتخابات دوره
شانزدهم تهران (در دو بخش)

- ترور رزم آرا و شناخت دوستان و دشمنان او در زمان
ترور (طی سه مقاله)

با اینکه در آغاز این سلسله مقالات، دو بحث مهم و مفصل را از آن محزا کرده بودیم (۱۲۰)، با اینحال، برخلاف انتظار و پیش بینی اولیه، این سلسله مقالات بدرازا کشید و بیش از حد طولانی شد تا جائیکه فرصت پرداختن به پاره‌های از مسائلی در رابطه با فدائیان اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آنها را بزمانی موکول میکنیم که در صورت ضرورت مبارزه و نیار جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی و یا بصورت بخشی از کتاب "سیر مشروعه طلبی در ایران" منتشر شود (۱۲۱).

از جمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر پرداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" بود و بطوریکه در بخش ۵ (کماندوهای گوش فرمان کاشانی) گفته‌ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بینظیری از پرت و پلاگوئی است. در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن تشابهات عجیب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردهای بیست و شش ماهه جمهوری اسلامی بود.*

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با اواخره چه در استانده قیام وجه بعد

* روزگاری که این مقاله تهیه میشد از عمر کثیف جمهوری اسلامی بیش از ۲۶ ماه نگذشته بود. (هواداران سازمان وحدت.....)

از آن). مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که " پدر
طالقانی " از آنها و از خط فکری آنها حمایت میکرد (گو
اینکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران
مجاهدین خلق و چند عبارت متفرق نظیر "مسئله سعادت سوسی
اصلا جاسوسی نیست " و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع
کننده ای ارائه نمیدهند)، طرف دیگر یعنی دشمنان سرسخت
مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی، روحانیون مرتجع، فدائیان
اسلام، سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی،
ارگانهای رسمی و غیررسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری
اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این
امر را ادعا میکند.

تکلیف چیست؟ کسانیکه بجای توهم جاودانسه، از
واقعیت های سخت زمینی حرکت میکنند و بجای جستجوی
" اسلام راستین " در جستجوی حقیقت اند، ادعاهای کدما میک
را بایدها و رکنند؟ حقیقت در کجاست؟ صرف نظر از ادعاهای
دو طرف (در آنجا نیکه فقط ادعاست و سندی ارائه نمیشود)
برای جستجوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون " روتوش "
از آیت الله طالقانی، قبل از هر چیز باید بزنگی سیاسی
چهل ساله ای او (۱۳۵۸ - ۱۳۱۸)، به موضوع گیریها، عملکردها
به نوشته ها و سخنرانیهای او مراجعه کرد.

آنچه در اینجا، موقتا، میتوانیم بگوئیم اینست که
مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت
را نمیکویند و در بهترین حالات، نیمی از حقیقت را مخفی
میکنند.

- در سال ۲۴، وقتی که نواب صفوی از طرف دانشجویان
دانشکده معقول و منقول مورد تکفیر قرار گرفت او بـــه

آیت الله طالقانی مراجعه کرد و ایشان (در کنا رمیروزا مهدی آشتیانی، "فیلسوف شرق" و فاضل توبی استاد دانشگاه تهران)، در حاشیهی " معروضه " نواب صفوی ، "مدارج کمالات و مقالات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی نیاز از تصدیق دانست (۱۲۲) .

- آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور هژیرورزم آرا)، نواب صفوی و هم دستانش را در خانهی خود در روستای " گلبرد " از توابع طالقان مخفی کرد .

- در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنا رهوا داران فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت (۱۲۳) .

- در سال ۳۴، پس از سوء قصد به جان حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبدخدایی بمدت ۴ یا ۵ شب در خانه آیت الله طالقانی در کوچگاه قلعه وزیر مخفی شدند (۱۲۴) و آیت الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، بهمین علت دستگیر شد، و یک شب در زندان ماند .

اینها و (نیز پیام و موضعگیریهای آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه ها و پیامها و موضعگیریهای او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضعگیریها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حساسترین مراحل جنبش حتی در خصوص خود مجاهدین و بالاخره آخرین سخنرانی او دو روز قبل از فوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بهشت زهرا)، از جمله واقعیتهاست که نمیتوان بسادگی از کنارشان رد شد و آنها را نادیده گرفت .

عبدالحسین واحدی، یکی از بنیان گزاران و " مرد

شماره ۲ " فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت :
" دلم بحال آقا سید محمود میسوزد، هر وقت پیش
ما میآید ما میگوئیم مصدقی است و هر وقت پیش
مصدقی ها میرود آنها میگویند این طرفدار
فدائیان اسلام است ."

آیا آیت الله طالقانی بیشتر "مصدقی" بود یا "طرفدار
فدائیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا از مجاهدین خلوص
حمایت میکرد یا از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی
(به تعبیری که امروز میشناسیم)؟ پاسخ دقیق به این
سئوالات، به یک بررسی همه جانبه و بی غرضانه نیازمند
است. با اینکه، بر اساس مدارک و اسناد موجود، برای
سئوالات فوق از هم اکنون جواب صریح و روشنی داریم ولی
ترجیح میدهیم تا وقتی که به آن بررسی همه جانبه
نپرداخته ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه ندهایم
حکمی ندهیم و در اینجا، بهمین اشارات مختصر ولی لازم
اکتفا میکنیم.

در بخشهای قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز
حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید، اکثریت
قریب به اتفاق فدائیان اسلام به آیت الله کاشانی
پیوستند، نواب صفوی و تنی چند از همدستانش تحت حمایت
آیت الله بهبهانی، آخوند درباری و سرسپرده معسروف
انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران آیت الله کاشانی طی
اعلامیه شدیدالحنی "تنفروا نرجا رشدید خود را از اعمال
بیرویه و بیشتر مانده"ی باند نواب صفوی اعلام داشتند و

توهین او به " حضرت آیت الله کاشانی، مجاهد فداکار
عالیقدر عالم اسلام " و " مردان بزرگ دینی و ملی " را " به
منزله محاربه با امام زمان (ص) " دانستند. (۱۲۵).

شاهرخ گوینده پرشور فارسی در رادیو آلمان هیتلری
(که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسان ونوکسیران
امپریا لیسما انگلیس در ایران درآمد) و سیدضیاء الدین
مهری معروف امپریا لیسما انگلیس، به نواب صفوی وعده
داده بود که در صورت زمامداری (پس از قتل مصدق)، در جهت
استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام کام بردارد
(۱۲۶) و از همان آغاز، حجاب را اجباری کند.

شاهرخ، تماماً از میان تمام پیغمبران جرجیس را
انتخاب کرد و بجای تمام آیت الله ها و بویژه آیت الله های
متحصن در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام
(نظیر آیت الله علامه نوری در روزگار ما)، برای گرایشیدن
به اسلام به حضرت نواب صفوی مراجعه کرد. شاهرخ پس از
موعظه ی یکساعته ی نواب صفوی به حقانیت دین اسلام و
شیعه اثنی عشری پی میبرد، مسلمان میشود و نام حسن را بر
خود میگذارد. اعلامیه های پرازدشنامهای رکیک به مصدق
به قلم همین فرد تازه مسلمان و به امضاء فدائیان اسلام،
منتشر میشود و او " برای همیشه دوست فدائیان ((اسلام)) و
محرم راز آنها گردید. سلام خالصانه میگرد و خود را حامی
دین معرفی مینمود و به اغفال مردم و القاء شبهه به افراد
میپرداخت. کراوات را از گردن خود بپا ز کرده و با دانه های
درشت تسبیح که بهم میخورد خوب صدا میکرد، رشته ی انیس
و الفت بست... مگر دولت بریتانیای کبری و صاحب
آبهای دور افتاده ی ایسلند، از شاهرخ چه میخواست؟ آیا

غیر از این آرزو داشت که تپانچه‌های ورنندل و کارابین‌های
کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه‌های آخر طرفسداران
(حسن البنا) را در مصر بازی کند" (۱۲۷).

در همین روزهاست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر
مصدق می‌گیرد، چند ماه بعد، بجای دکتر حسین فاطمی،
سوء قصد میشود، روزها و ماهها را پشت سر می‌گذارد، دوبانده
تروریست و وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی
که در آغاز حکومت دکتر مصدق، بطوریکه اشاره کرده ایم،
نسبت بهم رفتار خصمانه‌ای داشتند، پس از ۳۰ تیر و آغاز
مخالفت‌های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک
شدند و در توطئه‌ی علیه جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها به
وحدت عمل رسیدند، باز تمام روزها و ماههای پرحادثه و
سرنوشت‌ساز را رها کنیم و بعنوان نمونه فقط اشاره کنیم
که در توطئه‌ی ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و
مزدوران او، آیت الله کاشانی و باندا و نیز نقش فعالی
ایفا کردند. (۱۲۸)

این نزدیکی و وحدت عمل دوبانده، تا کودتای ۲۸ مرداد
(در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات ضد
امپریالیستی توده‌ها) همچنان ادامه داشت، باندا
طرفدار کاشانی که امروز معروف‌ترین فرد آن مزدوری به
نام عبداللہ کرباسچیان، مدیر نشریه "نبرد ملت" است
در روز کودتا و روزهای بعد از آن، "گارد جهادمقدس" او،
که در بخش‌های قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به
جنایات وحشیانه‌ای می‌زنند، او در همان روزهای بعد از

کودتا " حزب خلق را بوجد آورد و روزنامه نبرد ملت را
ارگان آن کرد و با وجوه بسیار کلانی که از دربار گرفت
تلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پس از
۲۸ مرداد، مانع فعالیتشان شده بودند بسوی حزب خلق
بکشاند " (۱۲۹) .

اما نواب صفوی ، مهندس عزت الله صاحب سی در
" یادواره شهید نواب صفوی " (اطلاعات ، ۲۷/۱۰/۵۹) ، از
پاپ کا تولیک تر میشود . و در مقاله ای خائفانه و مجیـز
گویانه ای (۱۳۰) " فدائیان اسلام ، گارد ضربی نهضت ملی
شدن نفت " مینویسد :

" من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران
نبود ، واحدی و دیگران که تهران بودند به مصدق
اطلاع دادند که ما حاضریم از شما حمایت کنیم . "

آنچه گویا مهندس سجایی از اطلاع " واحدی و دیگران " به
مصدق شنیده است البته دروغ و قیحانه ای بیش نیست ، ولی
آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که " نواب ایران نبود "
دروغ دیگریست . نواب در روز کودتا ، در ایران و در زندان
بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از
کودتا موضع گرفت . حجت الاسلام لواسانی ، مدیر نشریه
" منشور برادری " ، " ارگان فدائیان اسلام - وفاداران
به شهید نواب صفوی " میگوید :

" در زمان مصدق ، ایشان ((یعنی نواب)) رابه
دو سال زندان محکوم کرده بودند . . . و ۲۰ ماه
در زندان نگهداشتنده که ((بلافاصله بعد از
کودتا)) با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد
شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به مصدق

مراجعه میشد میگفت که دربار در این دستگیری دست دار دو مربوط به من نیست و وقتی که به دربار مراجعه میشد میگفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کارهای نیستیم، ما نمیتوانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون اینکه تعهدی گرفته باشند حتی چهار ماه از زندان او باقی مانده بود که ((بیاس خدما تش به شاه، بخشوده شد)) بعد ایشان را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند. پس کاملاً مشخص بود که زندانبانی ایشان زیر نظر مصدق بود ((۱۳۱)) و در بار - استغفر الله! - نمیخواست که یکی از مهره‌هایش بویژه در آن روزها زندانی شود.

بشکرانه این مراحم " طاغوت " و به منظور خوشایندی نوکران امپریالیسم امریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۳۲/۶/۲، اعلامیه‌ای صادر میفرماید پس از مقداری پرت و پلاگوئی افتخارات خود را بر می‌شمرند:

" ((من)) با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم ((نظیر شاه رخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس)) در گوشه‌ی خانه متحصن بود... " (۱۳۲) و ادا می‌دهد:

" بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه‌مندی خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاکزاد و مسلمان ما به ناموس و

دیانت بود که به یاری خدا ((وا مپریا لیسسم
انگلیس و امریکا))، او و عمال رذل بیگانه را
شکست داد.

شاه هنوز " طاغوت " نبود بلکه " حامی دین مبین و بیضه
اسلام " بود. امپریا لیسسم امریکا نیز هنوز " شیطان بزرگ "
نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از چنگال کفر بشمار میرفت.
وا مپریا لیسسم انگلیس نیز بی نیازی از توصیف است، چرا
که در یکی دو قرن اخیر، در خاک ورمیانه و در ایران، همواره در
راه خدمت به اسلام پیشقدم بود و هر وقت که اسلام بخطر
میافتاد با فداکاری تمام دست بکار میشد و حتی از
خودگذشتگی و خلوص نیت را تا بجائی میرساند که دوستان
خوب خود نظیر شاه رخ (پسر ارباب کیخرو) را که در آرزوی
هدایت بر اه راست پرپر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین
مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب میفرستاد.
باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات
خود، نتیجه میگیرند:

" اگر دوروز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و
رجال بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد،
عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر
منفجر ((میگردد)) . "

روحانیت در مجموع (نه فقط عناصری مانند آیت الله
کاشانی) که تمامی قدرت و امکانات خود را " برای نجات
اسلام از چنگال کفر " در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه
بر خادم همیشگی اسلام (امپریا لیسسم انگلیس) به
امپریا لیسسم امریکا و به شاه فراری، پناه برده بودند،
نعوذ بالله! اصلاً " بیگانه پرست " نبودند. اگر امروز،

رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار توخالی " نه شرقی، نه غربی " به توده های آگاه همواره در کنار " کساح کرملین " حتما " کاخ لندن " و " کاخ واشینگتن " را نیز ردیف میکند، آنروز باین عوام فریبی ها نیازی نبود، در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از " کاخ کرملین " و " عمال رذل " شان صحبت میشود و ایشان در مورد خوشحالی زاید الوصف کاخ نشینان لندن و واشینگتن و نوکران و مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضه کلام نمیفرمایند. در واقع، چه توقع نابجائی! مگر حضرت ایشان میتوانند استند بیه خودشان و به امثال خودشان توهین بفرمایند!

چند ماه پس از کودتا، وقتیکه اسلام نجات یافت دو باند فدائیان اسلام از نوبجان هم افتادند. این دو بانند یکی توسط عبداللہ کربا سچیان، " موسس و دبیر کل حزب خلق " رهبری میشد و دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد باندا خیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریبا " علی مانده بود و حوض "، نواب صفوی، در سخنرانیهای خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گداری خود، از موضع تدافعی، " برادر " خود عبداللہ کربا سچیان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کربا سچیان که توپش پروپشتش به کوه احد (سر لشکر زا هدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکیک ترین دشنامها را نصیب فدائیان اسلام میکرد. در شماره ۹۱ " نبرد ملت " مورخ ۲۲/۹/۱۴ کا ریکا توری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (ویا

بقول "نبرد ملت"، "آقای فدائیان اسلام" (بصورت موش
ترسیم شده بود که به درسا ختمان " حزب خلق " نزدیک
میشد ولی مشت محکم " برادران مسلمان " برفرق مسوش
(نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۳۳) ، و در مقاله مفصلی در
همان شماره از جمله میخوانیم :

" مردم خوب میدانند که نواب صفوی حقوق بگیر
از جیب مشتی مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح
است و واقفند که او جز با زیگر بخت برگشته‌های
نیست . "

و

" من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با
این نیرنگ با زدرجه اول و دشمن شماره یک دین
و استقلال کشور آشنائی ندارند . "

و

" چنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه
فرار به نواب صفوی ها ، حسین فاطمی ها و صدها
دلک بخت برگشته‌ی دیگر نخواهد داد ، آنها باید
بمیرند و لاشه‌هایشان طعمه‌ی سگ گردند تا ایران
آباد و پابرجا بماند . "

اما نواب صفوی ، مطلقاً دلیلی برای " فرار " نداشت ، او در
رژیم کودتائی ، بشرط بیش از حد فضولی نکردن ، در امن و
امان کامل بود ، قبل از پرداختن به این امر ، آشکاره
کنیم که پس از قیام ، عبداللہ کرباسچیان ، آن همه فحشهای
رکیک را یک " نثار مختصر " تلقی میکند و موض حقیق
ناگهان " شهید معظم شادروان نواب صفوی " میشود (۱۳۴) .
در رژیم کودتا ، برای نواب صفوی (وکل روحانیت)

هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او سایر دشمنان بعدی "طاغوت" راست راست میگردند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ مرداد را میگوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. پس از "سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه"، به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۳۵) و در مصر، مهمان اخوان المسلمین است (۱۳۶). در اردن با ملک حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۳۷). در بازگشت به ایران، در اوایل سال ۳۳، با اجازه مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگیرد (۱۳۸). پس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه میرود.

در اینجا بعنوان معترضه باید بگوئیم درست است که نواب صفوی به پول و جمع آوری ثروت علاقهای نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این بابت (فقط از این بابت) با دزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سرمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینحال تعداد فسانه های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آن چنان زیاد است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چمدانها پولی که دکتر حسن امامی و افسران عالی رتبه برایشان میبردند و ایشان توی حیاط پرت میکردند و "اینها که افسران عالی رتبه بودند فوراً ما مورین شان را جمع میکردند و فرار میکردند" (۱۴۰) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر مصدق، دکتر فاطمی، سپهدزاهدی، امام جمعه تهران، سرلشگر یختیار و حتی

شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد تولیت آستان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۱۴۱) داده‌اند. ما این افسانه‌ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده‌ایم، زیاده‌دنبال نکردیم و چه بسا، در اثر پیگیری، به پیشنهادهای نخست وزیری و خلافت به نواب نیز می‌رسیدیم.

بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان می‌گیرد و رهبر فدائیان اسلام کسه از موضوع آگاه می‌شود به فعالیت‌های خود چهار سال بطور مخفی ادامه می‌دهد" (۱۴۲). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتائی و "طاغوت" بود که فرماندار نظامی و رئیس شهر بانی کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاه‌های او با خبر بودند و "چند بار" به آن "مخفی گاه‌ها" رفتند، وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او می‌گوید:

"... حتی چند بار سر لشکر علوی مقدم و سر لشکر بختیار به مخفی گاه‌های من آمدند و به مسکن پیشنهاد پول و سایر مزایا کردند." (۱۴۳).

محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۵۹/۱۰/۲۷) در مورد یکی از این "چند بار" شهادت می‌دهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود ((سال ۳۴)) ... بختیار را ظهارت‌مایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اقبال لاهوری فعلی آمد... (۱۴۴)

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از
" مخفی گاه " خود برای او دستورات توأم با ضرب الاجل
میفرستد که بلافاصله بمورد اجراء گذاشته میشوند :

"... مثلاً یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی
را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان بـه
بختیار پیغام میدهند که هر چه زود تر با یداین عالم
دستگیر شده تا عصر آزاد بشود و همینطور هم شد"
(۱۴۵)

اولین دولت کودتا، کابینه‌ای بود که مهره‌های
انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی
ادامه دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاونین نخست وزیر
نیز از میان سرسپردگان دوا امپریا لیسم انتخاب میشدند.
حسام الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون
نخست وزیر بودند که ولی از نوکران قدیمی امپریا لیسم
انگلیس و دیگری از مهره‌های شناخته شده امپریا لیسم
آمریکا بود. با اینهمه، در اولین کابینه‌ی کودتا، پستهای
کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریا لیسم آمریکا نظیر
سپهبدزاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه‌ها ولین دولت کودتا (سرکوب
جنبش وحل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی
از مهره‌های قدیمی امپریا لیسم انگلیس به نخست وزیری
رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران
برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل
داده شد. علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر
شاه و ثریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مرداد

ماه ۶، تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند).
در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. در این
پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و
انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این
پیمان، چندان نگران نشد زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور
نداشت (۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا به
کمیته اقتصادی پیمان بغداد پیوست) (۱۴۶).

از جنبه‌ی دیگر (در رابطه تنگ با سطور فوق) به
تغییرات حاصله بنگریم :

مهندس عزت‌الله سحابی، در مقاله " فدائیان اسلام، گارد
ضربه ... " مینویسد :

" نواب با کاشانی ارتباط نداشت تا دی وبهمن

سال ۳۲... که از آن به بعد، نواب دوباره با

کاشانی ارتباط برقرار کرد " (۱۴۷).

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبل اشاره
کرده‌ایم، " نقار مختصر " بین دوبا و فدائیان اسلام از بین
رفت، و " تحدید دوستی " آغاز گردید. همه‌ی اینها را در کنار
آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان
" زمزمه پیمان بغداد " آوردیم قرار دهید تا تصویب
ما جرای سوء قصد به علاء روشن تر جلوه‌گر شود.

باری، در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبل از حرکت علاء به عراق
برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر
آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین
علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار
قبلی، روز بعد به بغداد می‌رود، جناح انگلیسی هیسبات
حاکمه و دربار سرعت دست‌بکار میشوند، مظفر ذوالقدر

پس از دستگیری " محرک خود را در این عمل ، نواب صفوی " (۱۴۸) معرفی میکند. نواب صفوی و خلیل طهما سبی ، عبدالحسین و محمدواحدی پس از چند روز دستگیر میشوند . نواب صفوی و خلیل طهما سبی بیش از ۲۰ نفر از " اشخاص موثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری داشتند و یا با دادن کمکهای نقدی و وسائل دیگر به مقصود آنها کمک کرده اند " را لومیدهند که توسط " مقامات نظامی " دستگیر میشوند . (۱۴۹)

آیت الله بروجردی (و نزدیکترین مشاورانشان یعنی آیت الله خمینی) کمترین اقدامی برای نجات جان " فرزندان اسلام " نمیکنند (۱۵۰) و در ۱۷ دیماه ۳۴ ، نواب صفوی ، خلیل طهما سبی ، مظفر ذوالقدر و محمدواحدی ، تیرباران میشوند و عده ای دیگر به حبس های متفاوت محکوم میگردند .

حاج مهدی عراقی ، در بهمن ماه ۵۷ ، در نوفل لوشاتو ضمن مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت :
" پس از دیماه ۳۴ ، با شهید شدن مرحوم نواب به اتفاق سید محمدواحدی ، خلیل طهما سبی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۱۵۱) .
(تاکید از ما ست)

بعنوان حسن ختام ، بدنیست که کارنامه سی و سه ساله ای فدائیان اسلام و کسانی که امروز (نه دیروز) خود را جزء فدائیان اسلام میدانند ، مرور کنیم :

۱ - ترور کسروی ، برای از بین بردن دشمنان دین " بود ولی " دشمنان دین " از بین نرفتند (و امروز وجود

دشمنانی از نوع کسروی بویژه از انواع بسیجی-
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری اسلامی
است) .

۲ - ترور هژیر، گویا بمنظور ابطال انتخابات مجلس
شازدهم انجام شد و بطوریکه دیده ایم انتخابات تهران
بدلائل دیگر باطل شد .

۳ - ترور رژیم آرا، گویا برای از بین بردن سرسپردگان
انگلیس صورت گرفت، وحسین علاء سرسپرده‌ی دیگر
انگلیس بلافاصله به نخست وزیری رسید .

۴ - سوء قصد به دکتر فاطمی، گویا برای "کوتاه کردن دست
امپریالیسم امریکا" بقول عبدخدائی (اطلاعات
۵۹/۱۰/۲۷) برای از بین بردن کسی که "رابط بین
دربار و دکتر ممدق بود" انجام گرفت، ولی پس از
کودتای امریکائی - انگلیسی و بازگشت شاه فراری
همان حسین فاطمی که "یکبار را زگلوله برادران فداکار
جان بدر برده بود توسط رژیم مورد حمایت امریکا و
کل روحانیت (از جمله "برادران فداکار")، بقتل
رسید .

۵ - سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت ایران
در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران همچنان در
این پیمان بغداد، و بعدها در پیمان سنتو با قسسی
ماند .

۶ - ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت قضائی
اتباع امریکائی در ایران انجام گرفت . این
قانون لغو نشد، رژیم شاه و جانشین منصور - امیر
عباس هویدا - تا آخرین روز آن حمایت کردند .

بالا و پائین قضیه و کارنامه‌ی سی و سه ساله فدائیان
اسلام و وابستگان آنها مانند "جمعیت‌های متلفه اسلامی"
(از سال ۲۴ تا سال ۵۷) در همین چندسپرفوق خلاصه
میشود. نویسنده کتاب "کارنامه‌ی مصدق و حزب تسوده"
(صفحه‌ی ۲۵۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی درباره
کسانی که میخواستند "نیک و بدکار کشور را بدست استخاره‌ها
و خیر و شر شماری ابلهانه" بسیار رند، بدرستی چنین نظر
میدهد (۱۵۲):

"کارشان در سرنوشت سیاسی کشور به سره‌ای
نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاهنامه
رویدادها از آن یاد کردیم."

توضیحات

- (۱) البته ناگفته نباید گذاشت که علی اصغر حاج سید جواد دی، حتی در همین مقاله (ضمن دفاع از دکتر مصدق و بر شمردن خیانت‌های کاشانی) سعی کرد که توهّم توده‌ها نسبت به "قشری از روحانیت" و بویژه به "آقای خمینی" را تحکیم بخشد، و امروز لابد از آنهمه مجیزگوئی در صفحات "جنبش" نسبت به "قشر روحانیت مبارز" و رهبرانقلاب "پشیمان است!"
- (۲) باید توجه داشت که آیت الله کاشانی از فدائیان اسلام بعنوان عمال بی اراده خود استفاده میکرد و نواب صفوی و دوستان او از نفوذ و قدرت فوق العاده‌ی کاشانی سود می‌جستند زیرا بخوبی میدانستند که بدون حمایت کاشانی حتی یکروز هم دوام نخواهند آورد. با اینکه فدائیان اسلام همواره از کاشانی بعنوان "رهبر کبیر" خود یاد میکنند، روابط آنها، برخلاف ادعای فدائیان اسلام، همواره از کاشانی بعسوان

" رهبر کبیر " خودیا دمیکنند، روابط آنها، برخلاف ادعای فدائیان اسلام، همواره چندان حسنه نبود. آیت الله کاشانی هر جا که منافع خاص او ایجاب میکرد به توقعات فوق ارتجاعی فدائیان اسلام (مثل لادر زمینهی " بیرون ریختن زنان از ادارات ")، مهملار میزد. کاشانی قشریت و تحجر فکری شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و رهبران کنونی جمهوری اسلامی را نداشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود.

(۳) " ایران، کوه آتشفشان "، حسنین هیکل صفحهی ۷۲ . توضیحا اضافه کنیم که حسنین هیکل روزنا مهنگسار مصری، در سال ۱۳۲۹، پس از ترور رزم آرا به ایران آمد و در طی اقامت یکماهه ی خود در ایران، چهار بار با آیت الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. حاصل این بازدید یکماهه از ایران سلسله مقالاتی است در روزنامه ی اخبار الیوم که بعدا در سال ۱۳۳۵، در کتابی تحت عنوان " ایران، فوق برکان " جمع آوری و منتشر شد. کتاب مذکور، در سال ۱۳۵۸، با انگیزه ای مشخص و با ترجمه ای مثله شده توسط نشریه ی " عادیات " (قم صندوق پستی ۲۵۹) بفارسی انتشار یافت. همین ترجمه ناقص و مثله شده ی فارسی یکی از منابع مادر ایمن سلسله مقالات خواهد بود.

(۴) مراجعه کنید به جزوه ی " علل توطئه ی مکارانسه ی ارشاد ملی! علیه روزنامه ی نبرد ملت، نخستین نشریه ی انقلابی اسلامی ایران " بقلم عبداللله کریاسچیان، مدیر روزنامه ی نبرد ملت صفحات ۷ و ۱۰.